



۲۰۱۷/۰۸/۲۵

احسان الله مایار

مقایسه وضع امروز وطن ما با ۲۰ سال قبل

دهم ماه اگست ۱۹۹۷ مقالی تحت عنوان پائین نوشته بودم که در یکی از نشریه های بیرون از خاک میهنم، نمی دانم کدام آن، نشر شده بود.

وضع امروزی حاکم در وطن ما به سرحدی دگرگون، به نحوی منفی، تغییر یافته که ترس داشتن از هر حالت وخیم تر آنرا نباید از نظر و تصور دور داشت.

سال ۲۰۰۱م شالوده یک نظامی بالای ملت افغانستان تحمیل گردید که تا امروز مهره های انتصابی دست بیگانگان در ریشه زندگی مردم چنان عمیق نفوذ نموده که شناخت واقعی و نسبی گذشته های مأنوس وطن دوست داشتنی ما را مکدر گردانیده و از شناخت بیرون رانده است.

بیشتر از این در نظر ندارم که مقدمه گویا در مورد بنگارم و بهتر می دانم تا از شما دعوت نمایم مضمون ذیل را که به تاریخ ۱۰ اگست ۱۹۹۷ نگاشته ام از نظر بگزرانید و بر امتنانم بیافزائید:

ققنوس های وطن ما

مرغی است بغایت خوشرنگ و خوش آواز. گویند منقار او ۳۶۰ سوراخ دارد و در کوه بلندی مقابل باد نشیند و صداهای عجیب و غریب از منقار او برآید و به دور آن مرغان بسیار جمع آیند. از آنها چندی را گرفته طعمه خود سازد. گویند هزار سال عمر کند و چون هزار سال بگذرد و عمرش به آخر آید، هیزم بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند و مست گردد و بال بر هم زند چنانکه آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتد و خود با هیزم بسوزد و بار دیگر از زیر خاکسترزنده بیرون آید... (۱)

خوانندگان گرامی به خاطر خواهند داشت که در دهه سالهای ۱۹۶۰ در اروپا قشر تحصیل یافته، جهت تثبیت هویت و مقام شان در جامعه، جنبشهایی قابل ملاحظه ای را به وجود آوردند که این تحرکات در جامعه افغانی ما نیز به مشاهده میرسید. در وطن ما کسانی که در این گیر و دار زیاد تر صدا بلند میکردند مربوط به احزاب و یا گروه های بنیاد گرای اسلامی و یا اینکه از دین برگشتگان کمونیست بودند، که میتوان آنها را در قطار اعتدال پسندان نشمرد.

در (ص ۱۰۰-۱۰۱) "اسلام در انقلاب" هر ایرد کمجیان می نویسد که: "اکثریت نود و یک جامعه اسلامی امروزی در جهان از فعالیت سیاسی در کشورشان محروم بودند و هستند و تنها چند گروه از آنها آنهم با توافق ضمنی رسمی دولت، که غالباً با اکراه بعمل آمده، اجازه فعالیت داشتند. گر چه اغلب سازمانهای مبارز و پیکار

جو تحت فشار قرار گرفته و سرکوب شده اند، اما دلیلی ندارد که ادامه موجودیت زیر زمینی و نیز تهدید بالقوه آنها را مورد شك و تردید قرار دهیم". (۲)

در افغانستان نیز گروه بنیادگرای اسلامی از فعالیت محروم بودند لیکن در موجودیت و فعالیت‌های زیر زمینی شان شك و تردیدی نداریم. در پهلوی آنها کمونیستها، از دین برگشتگان، مخصوصاً جناح خلق و پرچم که سازمان های شان از طرف اتحاد شوروی رهبری میگردید در فعالیت‌های خویش دست آزاد تر داشتند و دولت در برابر شان بنابر گفته کمجیان که در بالا مرور کردیم عکس العملی از خود نشان نمیداد و این گروه ققنوس وار از ۳۶۰ سوراخ بینی شان با خوش آوازی و وعده های خیالی مردمان معصوم افغان را با مکر و خدعه بدام انداخته دعوت به همکاری میکرد.

طوریکه دیده شد گروه دومی خود فروخته در اثر کودتای خونین در سال ۱۹۷۸ به قدرت رسید وطن و ملت معصوم ما را به خاك و خون کشانید. در سال ۱۹۸۹ قوای متهاجم اتحاد شوروی سرفگنده و شکست خورده از افغانستان اخراج گردید و تا سال ۱۹۹۲ م داکتر نجیب الله رئیس جمهور افغانستان برای تحمیق مردم چنان وانمود می کرد که از کرده خود پشیمان شده در ملای عام گفتار و کردار گذشتگان ملحدش را کنار گذاشت و در بیانات خود از تفسیر آیات قرآنی و احادیث نبوی استفاده نموده و بدینوسیله راه اشتهی را با ملت مسلمان اعتدال پسند افغان از سر گرفت. چون سوابق و ریا کاری وی در نزد ملت روشن بود و دگر بازاری نداشت او را از صحنه سیاست بیرون راندند. در نهایت قشر رهبری شان بالای هیزم خود جمع کرده با جبر نشستند، سوختند و بذباله دانی تاریخ نیست و نابود شدند، لیک در صدد دوباره احیاء شدن خود ققنوس وار دست یازیدند.

ملت افغان بهره برداری از جهاد بر حق خود را در پرتو روشنی اسلام در صلح و سلم خواستار بودند و بعد از انتظار طولانی با گذشتادن رنج و درد ورود رهبران جهادی را فال نیک گرفتند و با آغوش باز آنها را خوش آمدید گفتند. ملت افغان از سالها به اینطرف آواز ققنوس وار خوش آیند رهبران جهادی را شنیده بودند و یقین داشتند که با آمدن آنها روز های سیاه از وطن شان سپری می گردد و طلوع آفتاب زرین، وطن مشترک شان را دوباره روشنی می بخشد.

زمانیکه پای رهبران جهادی با کمک بیگانگان به وطن رسید در قدم اول شهر زیبای کابل سمبول وحدت ملی مردم افغان را که در طول سالهای گذشته جنگ آسیبی ندیده بود بین خود تقسیم کردند و هر کدام در لانه خویش ققنوس وار، صدا های عجیب و غریب از منقار خود کشیده به جمع آوری ملت معصوم در اطراف خود پرداختند. یکی از آنها بنابر دستور حامی بیگانه اش بالای تقسیم غنیمت با دیگران کنار نیامده از شهر به چهار آسیاب مرکز فرماندهی خود را بنا کرد. جنگ بین گروه متخاصم شدت یافت و شهر زیبای کابل که در طول جنگ های گذشته آباد باقی مانده و آسیبی ندیده راکت باران گردید و این جنایت چند هزار از مردم بیگناه شهر را سر به نیست کرد. این بود سوغات اولی رهبران جهادی برای ملت مسلمان افغان که تا ختم قدرت شان دوام داشت.

دیر مدتی نگذشته بود که دایه مهربانتر از مادر جهت سرزنش گماشتگان خویش ققنوس دیگری را به نام طالب از خاکستر بیرون کشید و بالای ملت افغان بتازاند. سرود تازه این مردمان تأمین امنیت و پهن گردانیدن صلح و عدالت در مملکت بود. از قریه به قریه، از ده به ده و از شهر به شهر قدمهای بیگانه خود را تا پایتخت افغانستان به پیش گذاشتند. ما شاهدیم که این کتله هم مثل قدرتمندان همجنس گذشته شان یکبار دیگر با سرنوشت هزاران انسان بیگناه بیرحمانه بازی کردند و میکنند.

امروز اگر ملت افغان هنوز هم به دام تزویر ققنوسان امروزی و دیروزی که چهره ها و عادات شان مبدل به کرگسان گردیده می افتد جای افسوس است زیرا تجارب قریب به بیست سال برای شناخت اشخاص مدت بیشتر از کافی است.

کسانیکه علاقه مند به حل قضیه بس غمین افغانستان هستند میدانند که به تاریخ ۲۱ جون ۱۹۹۷ سران دول هفت قدرت بزرگ اقتصادی جهان و عضو جدید الشمول هشتم روسیه در ایالات متحده در شهر دنور مرکز کلورادو گرد هم آمدند و در چوکات اجندای مرتبه کنفرانس بحث نمودند و ضمن بر رسی قضایای جهانی درباره افغانستان نیز صحبت نموده و به وزرای خارجه خود هدایت دادند تا در مورد راه حل قضیه بغرنج افغانستان مطالعات و تدقیق نموده پیشنهادات دسته جمعی شانرا به منظور غور و تصویب احتمالی شان بسپارند.

محافل ذیدخل در حل قضیه افغانستان متوجه شده اند که بعد از این تصمیم هشت کشور، مخصوصاً همنوایی ایالات متحده و فدراتیف روسیه در مورد جست و جوی طرق حل قضیه افغانستان، فعالیت‌های نماینده خاص سرمنشی ملل متحد بیشترگردیده و هم در حلقه های مربوط در بحران کنونی افغانستان نظریات و گفتارش وزن بیشتر پیدا نموده است. در این اواخر حکومت جاپان یکی از اعضای هشت قدرت بزرگ اقتصادی جهان اعلان نمود که با طرف های درگیر باب مذاکرات را باز می نماید.

سفر های اخیر گوهر ایوب وزیر خارجه پاکستان، افتخار مرشد سفیر سیار پاکستان، بروجردی معین وزارت خارجه ایران و ملاقات های شان در اسلام آباد و تهران همه و همه امیدواریهای برای مردم ما خلق می کند. کوفی انان سرمنشی ملل متحد وزیرخارجه سابق الجزایر Lakhdar Ibrahimی، لخصرابراهیمی را که می گویند شناخت خوب از افغانستان دارد و هم در گذشته این دیپلمات ۶۳ ساله در جستجوی راه حل مسایل بغرنج دو سه مملکت تجربه دارد با همکاری دکتر نوربرت هول دیپلمات و تبعه آلمان تعیین شده اند تا راپوری برای مجمع عمومی ماه سپتامبر ۱۹۹۷ ارائه نمایند.

طوریکه دیده شد طرفین در گیر جنگ در افغانستان نیز دست به اقدامات تازه ای زده و ائتلاف شمال پیشدستی نموده آقای غفورزی را بحیث صدراعظم يك پارچه از افغانستان، نمی دانم با کدام صلاحیت و مشروعیت، تعیین نمودند. قرار بود آقای غفورزی اعلان کابینه خود را نماید که اکثریت اعضای آن توسط تخنوکراتها اداره می گردید. بعد از این اعلان در بین ائتلافیون اختلاف نظر پیدا شده و نگذاشتند که قدرت سیاسی را به دست مردمان چیز فهم گذاشته و خود را کنار بکشند. نه تنها اینها موانع ایجاد کردند بلکه با عجله آقای ولایتی وزیر خارجه ایران اعلان بلند بالایی به نشر سپرد که وی با صدراعظم افغانستان آقای حکمتیار که فعلاً در ایران زندگی میکند، مذاکراتی در باره وضع کنونی افغانستان انجام داده که با پخش این خبر واضحاً فهمانید که ایرانیها خواستار دست کشیدن از بازی سیاسی در افغانستان نیستند و از حکومتی پشتیبانی می کنند که مورد خواسته جمهوری ایران باشد.

این بار مثال گذشته بار دیگر به اثبات رسید که در افغانستان افغانها اجازه و صلاحیت ندارند برای حل معضله وطن خود راه حلی جستجو کنند بلکه قدرتمندان امروزی نظر به تعهدات که دارند مکلف و مجبور هستند تا گردن اطاعت و خدمت را به درگاه امر بیگانه گان بگذارند.

برای اینکه در تحلیل اوضاع کنونی قدمی بیشتر مانده بتوانیم ایجاب میکند تا وضع حاضر حاکم را در وطن ما قدری بیشتر تحت مطالعه قرار داده و به تشریح آن بپردازیم .

وضع امروزی و بیلانس قدرتها در افغانستان:

الف: جبهه متحد اسلامی و ملی برای نجات افغانستان:

۱: ائتلافیون جبهه متحد شمال عبارتند از آقايون رباني، مسعود، مجددی، مالك، خلیلی، نادری و سیاف. کلید کار به دست مسعود و مالك و در ردیف بعدی به دست خلیلی میباشد. ساحه نفوذ شان در بین ۸ - ۹ ولایت در شمال افغانستان.

-: اکثریت نفوس در ساحه عبارتند از مردمان افغان تاجیک، اوزبیک و هزاره

-: حامیان این ائتلاف در خارج از افغانستان عبارتند از ایران، فدراتیف روسیه، تاجیکستان و اوزبیکستان و در قدم بعدی هندوستان.

-: از تجاوز قشون سرخ اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۹ به اینطرف و خصوصاً بعد از سقوط اتحاد شوروی سرحدات بین افغانستان و سه جمهوریت آسیای مرکزی، تاجیکستان، اوزبکستان و ترکمنستان به صورت نسبی صرف به نام بوده، عبور و مرور اشخاص بدون کدام فورمالیتی صورت می گیرد. قرار معلوم ائتلاف شمال در کول یاب تاجکستان یک مرکز فرماندهی دارد. هر زمانیکه کدر رهبری ائتلاف خواسته باشند بدون کدام مشکل در آنجا پناه آورده میتوانند.

ب: طالبان:

۱: تشکیل ائتلافی مانند جبهه متحد شمال ندارد، بلکه در بعضی مناطق قوماندانهای گروپ با هم متحد شده و دسته جمعی بالای مناطق تحت تصرف ائتلاف شمال حمله می کنند. این نوع همکاری یک تشکل دائمی نداشته بلکه بنابر ضرورت و امر مقام رهبری به وجود می آید و یا اختتام می یابد.

-: اکثریت باشندگان تحت نفوذ طالبان مردمان پشتون افغان می باشند.

-: در مورد حامیان طالبان میتوان به صراحت گفت که پاکستان در تربیه، تجهیز و اکمال آنها رول اساسی را به عهده داشته و عربستان سعودی با اشاره و موافقت ایالات متحده آمریکا در تمویل مصارف جنگ های داخلی در افغانستان سهم بارزی دارد.

-: قدرت متمرکز است به دست یک نفر و شورای قیادی در قندهار و تعمیل پالیسی تثبیت شده توسط صدراعظم و اعضای کابینه در کابل.

بعد از کودتای سال ۱۹۷۸ کمونیستها در کابل و به قدرت رسیدن شان در افغانستان و تجاوز قوای اتحاد شوروی و اشغال آن زیاد ترین مردم افغان به پاکستان پناهگزين شدند. مهاجرین افغانی که تعداد شان تقریباً به ۴ میلیون نفر میرسید در اضافه از ۳۶۰ کمپ مخصوص پناه گزینان افغان از چترال شروع تا به تفتان سرحد بلوچستان پاکستان و ایران تحت اداره کمیساری مهاجرین پاکستان زندگی می کردند. در پهلوی پناه گزینان مجاهدین افغانی در پاکستان تربیه نظامی دیده بعد از تجهیز، در داخل افغانستان به عملیات می پرداختند. در این مدت طولانی رفت و آمد مهاجر و مجاهد از پاکستان و افغانستان و برعکس آن بدون کدام ممانعت سرحدی صورت می گرفت و سرحدات شرقی، جنوبی و جنوب غربی مانند سرحدات شمالی افغانستان صرف بنام بوده و است.

دانیل پایپ در اثر خود زیر عنوان "واقعات ما" در صفحه ۶۶ همان اثر مینگارد:

"مانند اقوام مختلف در قفقاز، باهم زندگی مردم تاجیک و پشتون در افغانستان سیاست شیطانی را در آن صحنه تعیین می کند. از بدو تولد افغانستان در قرن هژده تا تجاوز شوروی، پشتونها (پنانها و پختونها) اضافه از ۵۰٪

ملت افغان را تشکیل نموده و در مملکت حکمروایی داشتند. در خلال جنگهای ۱۹۷۹-۱۹۸۹ نسبت پناهگزینی، زیاد تر در پاکستان، امروز تناسب گذشته تغییر نموده و پشتونها تقریباً ۳/۱ یعنی در حدود ۵ میلیون از سر جمع نفوس را در افغانستان احتوا می نمایند. بر خلاف این تناسب امروز در پاکستان دو چند سابق مردم پشتون زندگی می کنند که این تعداد نفوس چیزی کمتر از ۱۰٪ عموم نفوس پاکستان را تشکیل می دهد.

مشابه با تناسب مردم پشتون که در بالا ذکر شد، در افغانستان اضافه تر مردمان تاجیک (در حدود ۵ میلیون) نسبت به تاجیکستان (تقریباً ۳،۳ میلیون) زندگی می کنند. علاوه بر این تعداد چند میلیون تاجیک در اوزبیکستان، یک صدهزار در قزاقستان و سی هزار در سینکیانگ چین مسکونند. ارقام بالا دو بنیاد بغرنج و مشکل را در منطقه خلق میکند.

اول:- تغییر تناسب نفوس، (در افغانستان اضافه تر نفوس تاجیک نسبت به تاجیکستان و در پاکستان اضافه تر نفوس پشتون نسبت به افغانستان زندگی میکند)، که این پروسه پایداری منطقه را برهم میزند. موازی با شکل تناسبهای بالا (در ایران بیشتر آزی نسبت به ازبائجان، زیادتر ترکمنی نسبت به ترکمنستان و در اردن هاشمیه زیاد تر فلسطینی نسبت به فلسطین بود و باش دارند) و این ساختمان ملیت ها که به نسبت ممالک بومی در خارج از اوطان خویش به تعداد بیشتر بود و باش دارند، منبع اصلی در گیرها شمرده می شود.

دوم:- تاجیکها آرزومند هستند تا از این تغییر تناسب نفوس به نفع خود استفاده نموده، قوه حکمفرمایی را در افغانستان به دست آورند. امروز تناسب نفوس تقریباً ۲۰ میلیونی در افغانستان طور ذیل تشکل یافته است: ۳/۱ پشتون، ۳/۱ تاجیک، ۳/۱ متباقی طوری تقسیم گردیده که از سر جمع در حدود ۱۵٪ هزاره، ۱۲٪ اوزبیک ۵٪ ترکمن و متباقی اقلیت هارا تشکیل می دهند. " (۳)

با شرح مختصر فوق معتقدم که متأسفانه آینده هست و نیست افغانستان به دست همین قدرتهای امروزی در افغانستان باقی خواهد ماند و بدیلی را سراغ کرده نمیتوانم که قدرت را از دست های شان بیرون کشید. هر یکی از این گروه ها در صدد به دست آوردن قدرت به تنهایی در افغانستان میباشند و بس. زندگی اینها را در همجواری یک دیگر و تقسیم قدرت را بین شان غیر ممکن می بینم. تا جائیکه دیده میشود تحریک طالبان ساحه زندگی را بالای ائتلاف شمال چنان ضیق گردانیده که بدون کمک حامیان شان در افغانستان گذاره کرده نمیتوانند. احتمال دارد روزی بیلاس قدرت طوری بهم خورد که صلح و آرامی در افغانستان برای منتهای طولانی در خواب و خیال وجود داشته باشد و در عمل ناپدید باشد.

اگر دور نمای این طرز بحث زیاد تر توضیح گردد غیر از اینکه انسان اضافه تر با مشکل بیشتر رو برو شود دیگر راهی وجود نخواهد داشت لذا بهتر می دانم که در مورد زیاد تر نیچم.

طوریکه در گذشته ها دیده شده و بار دیگر امروز واضحاً می بینیم قشر تحصیل یافته افغانستان نمی تواند در قدرت های امروزی با تفکر قرن ها عقبمانده رول تعیین کننده را داشته باشد بلکه از آنها در صورت لزوم صرف به نام استفاده می شود و بس. البته دلایلی دیگری نیز موجود است که چرا از این قشر استفاده شده نمیتواند.

۱: با در نظر داشت اضافه تر از ۸۰ در صد بیسواد در مملکت (شاید این رقم در وضع کنونی به مراتب بلند تر باشد) تعداد فیصدی مردم تحصیل یافته و روشنفکر افغان کمتر از ۵ در صد نفوس را احتواء می نماید.

۲: بعد از سال ۱۹۷۹ به اینطرف در مدت تقریبی ۱۰ سال و یا اضافه تر اکثریت قاطع این قشر به نقاط مختلف جهانی مهاجر شده اند و احفاد شان فعلاً، علی الخصوص در جهان غرب، جزء جوامع انتخابی اسلاف شان گردیده اند.

۳: ممالک همجوار افغانستان در تمام مدت جهاد و هم بعد از آن به مردم تحصیل یافته و وطن دوست و روشنفکر افغان اجازه نداد تا از خاک شان استفاده و فعالیت نمایند بلکه آنها را وا دار گردانید که مملکت شانرا هر چه زود تر ترك نمایند و هم طوریکه می دانیم يك تعداد شان کشته شدند.

۴: فراموش نکنیم که پاکستان از بدو پیدایش با حکومت افغانی که توسط قشر تحصیل یافته در پست های کلیدی اداره می گردید اختلافات مهم و بنیادی داشته که میتوان این اختلافات را بدون کدام مشکل دشمنی دانست. پاکستان در گذشته هیچگاه موفق نگردید که یکی از شخصیت های افغانی را آله دست خود گرداند تا منافع وطن خود را فدای آرزو های پاکستانی ها نماید و ليك امروز این وسیله را به دست دارند و از آنها حمایت می کند. عین همین مثال را میتوان در مورد ایران نیز تکرار کرد.

۵: امروز طبقه روشنفکر و تحصیل یافته افغان در خارج از وطن تشکیل منسجمی ندارد که در يك محوری که متضمن منافع ملی کشور باشد، بچرخد و مورد توجه دول تعیین کننده سرنوشت افغانستان قرار گرفته بتواند و منحيث یک تحرک جدی پذیرفته شود. از اینرو باید هم انتظار نداشت که در آینده قریب در پست های کلیدی اداره افغانستان بحيث يك کارمند دولت، که حامی وی قوانین موضوعه در مملکت باشد نه يك شخص، از طرف جنگسالاران امروزی قابل قبول باشد.

موشگافی و تحلیل دلایل بیشتر باعث اطاله کلام می شود از اینرو برمیگردیم بالای مطلب.

سؤال پیدا میشود که این سرمایه مردم افغان، یعنی قشر روشنفکر و تحصیل یافته آن که حاصل اقلأ ۸۰ سال عمر جامعه ما میباشد، برای افغانستان چه نوع خدمتی کرده میتواند؟ این عاجز عقیده دارد که:

۱: غایت تمنا خواهد بود اگر طبقه تحصیل یافته افغان در هر جا که قرار دارند تشکلی بسازند و از نقطه نظر فکری روی یک پلتفرم با هم نزدیک شوند. به هیچ يك از گروه های جنگی مذهبی و قبیلهای مربوط نبوده و افغانستان را خانه مشترك همه افغانها دانسته منافع ملی کشور را بالاتر از منافع شخصی خود بدانند.

۲: در اینجا آقایون لخصر ابراهیمی و نوربرت هول نمایندگان خاص سرمنشی ملل متحد را مخاطب قرار داده از ایشان تقاضا میشود که:

شما و اسلاف تان در مورد حل قضیه افغانستان همیشه دو بُعد قضیه را مطالعه نموده یعنی بحث و مذاکره با طرفین متخاصمین و در پهلوی آن با ممالک و حامیان درگیر جنگ و هیچ وقت نظریات قشر تحصیل یافته و روشنفکر افغانستان را بصورت دسته جمعی نخواستند و دریافت ننموده اید. در ماه اپریل سال ۱۹۹۲ در پلان بینان سیوان نماینده خاص آنوقت سرمنشی ملل متحد برای حل قضیه افغانستان کنفرانس وسیع البنیاد پنج صد نفری افغانها، که شامل تمام اقشار جامعه افغانی باشد و در ویانا یا جینوا دایر گردد، مدنظر گرفته شده بود که متأسفانه بنا بر هر دلیلی که باشد از طرف آقای بتروس گالی به ساحه تطبیق گذاشته نشد. بعد از خموشی طولانی يك بار آقای محمود میستیری در اکتوبر سال ۱۹۹۴ مجلس مشورتی چهل و چند نفری را در کوئته از مردمان بی طرف ترتیب نمود که در آنهم تعداد زیادی از اشخاص مربوط به گروه های درگیر در جنگ خود را شامل کردند. امتیاز مجلس کوئته در آن بود که بعد از ختم مجلس يك تعداد افغانهای بی طرف و وارد در قضیه افغانستان

بحیث مشاورین آقای میستیری در مذاکرات با مردمان در گیر در جنگ شرکت داشتند. از اینکه چرا رهبران آنوقت، که سر و کله طالبان هنوز درست پیدا نبود، به نفع بقای افغانستان از آن استفاده نکردند؟ سوال جداگانه است.

در این برهه زمان گرچه از اصل روح این مقال فاصله می گیرم لیکن می خواهم به منظور ثبت تاریخ کشور در باره دو واقعه مهم که همزمان اجلاس ما در کویت صورت گرفت گذارش دهم.

یک- طوریکه گفته شد در اکتوبر سال ۱۹۹۴ بنا بر دعوت محمود میستیری نماینده خاص سرمنشی ملل متحد چهل و چند نفر در هتل سیرینا کویت گرد هم آمده بودند که در بین مدعوین گل آغا شیرزی، والی وقت در قندهار نیز سهم داشت. در یکی از روزهای شنبه در جلسه تصمیم اتخاذ گردید که اجلاس اخیر را روز دوشنبه آینده به دعوت والی در قندهار دایر نمایم. شام همان روز بولیتن دفتر یونو بین حاضرین توزیع گردید و در آن ذکر شده بود که یک تعداد تقریبی دو صد و چند نفر به نام طالبان عساکر سرحدی سپین بولدک را خلع سلاح نموده و بیست و چند پاتک کنترول مجاهدین را در مسیر راه تا قندهار پاک نموده و قرار افواء ملا نقیب الله قوماندان، قول اردوی قندهار را نظر به امر ربانی رئیس جمهور تسلیم طالبان نموده است.

گل آغا شیرزی مات و مبهوت مانده هیچ معلوماتی درباره نداشت.

شیرزی داوطلبانه تعهد کرد تا فردا معلومات لازمه را تهیه نماید.

دو- در عین وقت اطلاع رسید که نصیر الله بابر وزیر داخله پاکستان به معیت شش و یا هفت سفیر دول متحابه که در بین شان سفیر انگلیس و آلمان طور یقین، اگر اشتباه نکرده باشم سفیر امریکا نیز، شامل بودند با کاروان بزرگ موترهای بار بردار از سرحد سپین بولدک عبور نموده به صوب ترکمنستان روانه گردیده اند. منظور



از این سفر طوریکه شایع نمودند خریداری پخته بوده که از حقیقت ده ها کرور فاصله دارد. بعداً معلوم شد که این گروه در مورد تمدید پایپلاین گاز از دولت آباد ترکمنستان به ملتان پاکستان مطالعات خود را تکمیل می کند و همچنان شامل گردانیدن تحرک جدید زیر عنوان "طالبان" را ارزیابی می کند.

عکسیکه بایست در قندهار به یادگار می ماند، در هتل سیرینای کویت، بلوچستان گرفته شد.

یک روز بعد از پیدایش قوای طالبان گل آغا شیرزی را پور داد که قندهار در تصرف طالبان درآمده و ناچار در کویت مجلس اختتامیه را ترتیب نمودند. محمود میستیری با یک تعداد از شخصیت‌های منتخب وی که در آن شاغلو داکتر محمد یوسف، سلطان محمود غازی، داکتر عبدالصمد حامد، عبدالستار سیرت دو سه نفر دیگر به افغانستان سفر کردند و قرار معلوم با حکمتیار در نغلو، تعمیر یکه تفریحگاه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بود، مذاکره صورت گرفت و بعدش با ربانی و مسعود در کابل و در اخیر با رشید دوستم در جوزجان دید وادید کردند.

تا جائیکه معلومات دارم نتیجه همه سرگردانی را میتوان ضریب صفر نمود.

بر میگردم بالای اصل مطلب:

در گذشته شروع از کوردویز تا نوربرت هول تعامل طوری بود که با اشخاصیکه در اوایل یکبار لستی که از ایشان توسط نماینده سرمنشی ملل متحد تهیه گردیده بود مذاکرات صورت میگرفت و این طرز عمل توسط نمایندگان تکرار میشد بدون اینکه نتیجه آن به نفع مردم افغان تمام شده باشد.

تقاضای مردم تحصیل یافته و روشنفکر افغان از شما اینست تا یک بار به مردم بی طرف افغان امکاناتی را میسر گردانید تا درسمپوزیمی تحت چتر ملل متحد یک تعداد شان را که نمایندگی از تمام اقوام و مذاهب افغانستان کرده بتوانند، گرد هم جمع آمده و در باره حل قضیه افغانستان که یگانه اجندای مذاکرات باشد پیشنهادهای ترتیب و به حیث یک سند این قشر از مردم افغان به دسترس شما بگذارند. با عملی گردانیدن این پروسه کمبود تماس اسلاف تانرا، تماس گرفتن مستقیم با کتله از روشنفکران افغان طور دسته جمعی که در این سالها از نظر افتاده بود، تکمیل گردانیده و به شما تعلیمات نامۀ خواهد بود که در پهلوی مطالعات گذشته رول اساسی را بازی خواهد کرد و برای این طبقه از جامعه ما که دعوی هیچ نوع شراکت در قدرتهای امروزی، که جز کشتن و تباهی بنام این و آن دیگر کاری ندارند، نخواهد داشت برانت ذمه در تاریخ خواهد بود.

علاوه بر این پالیسی آقای محمود میسنیری را دوباره احیا نمائید و از یک تعداد محدود شخصیتهای سرشناس روشنفکر افغان دعوت نمائید که در پهلوی شما به حیث مشاورین در مذاکرات با اطراف در گیر جنگ حصه بگیرند. ما مردم بدبخت افغان ضرورت به کیوتران معصوم صلح داریم نه به قفقوسان شایاد.

و من الله التوفیق

(۱) : فرهنگ فارسی دکتر معین جلد ۲

(۲) : (ص ۱۰۰-۱۰۱) اسلام در انقلاب از هرایرد کمجیان ترجمه حمید احمدی چاپ موسسه کیهان

(۳) : (ص ۶۶) واقعات قرن ما، جمهوریتهای اسلامی سابق شوروی ساختمان شرق میانه را تغییر میدهد.

اثر Daniel Pipes مدیر فوروم شرق میانه و سرمحرر رساله " شرق میانه". استاد تاریخ تا سال ۱۹۸۶ در یونیورسیتیهای شیکاگو، هاروارد و اکادمی بحری امریکا. از ۱۹۸۶-۱۹۹۳ مدیر مسئول انستیتوت مطالعات سیاست خارجی امریکا. وی دارای آثار متعدد بوده و از جمله تازه ترین اثر وی در سال ۱۹۹۳ تحت عنوان Desert storm (طوفان صحرا) در باره معضله شرق میانه و امریکا، نشر گردیده است.